أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 وَ انَا يا سَيِّدِى عَائِذٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ الَيْكَ مُتْنَجّزٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ احْسَنَ بِك ظَنّاً

 و من ای مولای من و آقای من و صاحب اختیار، من به فضل تو پناه می‌برم و از تو به سمت تو شتابان هستم و به آن پوشش و عفو و محو اعمال سیئه‌ای كه از من سراغ داری، من به واسطه حسن ظن به تو، نسبت به پوشش و عفو از آنها متنجّز و پایدار هستم و پابرجا هستم و این را یك مسئله واقعی و حقیقی می‌دانم، نه صرف یك وعده و احاله به مستقبل.

 امام سجّاد علیه‌السلام در این فقرات به یك نكته بسیار مهم و حیاتی در سلوك و راه به سوی خدا اشاره دارد و آن مقام خوف و رجا است. انسان بدون خوف و رجا نمی‌تواند راه را طی كند، باید این دو مسئله در او پیوسته وجود داشته باشد تا بتواند بنزینی باشد برای حركت، سوختی باشد برای راه وگرنه متوقّف می‌شود و احتمال هم هست كه به مهالك بیفتد و به خطرات مبتلا شود. كسانی كه خوف و رجا ندارند اینها به احتمال زیاد دچار ابتلائات و خطرات راه خواهند شد و به بیراهه خواهند رفت. این مسئله خیلی مسئله مهم و حیاتی است كه همه انبیاء و همه اولیاء، همه عرفا ... در همین سال‌های گذشته در شبهای ماه رمضان كه با رفقا و شما به صحبت در پیرامون این مطالب و فقرات دعای ابوحمزه می‌گذشت در همه اینها مشاهده می‌كردید. یا مثلا فرض كنید كه امیرالمومنین علیه‌السلام در ادعیه‌اش، در مناجاتش در مسجد كوفه، در مناجات شعبانیه كه خب حتماً قرائت می‌كردید در ایام مباركه شعبان كه واقعاً دعای عجیبی است، واقعاً دعای عجیب المضامینی است این مناجات شعبانیه، ما نمی‌توانیم بگوییم كه این مناجات از روی یك عالم شعر و شاعری و اینها برخواسته است و همچنین سایر حالاتی كه یك شخص در مقام سخن گفتن با محبوب و معشوقش دارد یا در آن فضا خودش را قرار بدهد و به یك همچنین مطالبی برسد.

 هیچ ارتباطی بین این فضا [شعر و شاعری‌] و حال یك عارفی كه دارد با خدا این‌طور مناجات می‌كند و صحبت می‌كند نیست، یعنی واقعاً اگر ما در همان زمانی كه امیرالمومنین علیه‌السلام این مناجات شعبانیه را در آن شب‌های تار می‌خواندند، در كنار حضرت بودیم یا فرض كنید وقتی كه امام سجّاد علیه‌السلام به پرده كعبه دست می‌زد و آن اشعار را می‌خواند و آن حالات و ابتهال را كه از آن‌

حضرت نقل شده و همین‌طور از سایر ائمه، اگر ما در كنار آنها بودیم و آنها را مشاهده می‌كردیم، چه قضاوتی می‌كردیم؟ می‌گفتیم اینها دارند ادا در می‌آورند؟! هان؟! واقعاً این حرفی كه الآن دارند می‌زنند كه این حالی كه الآن دارند اینها یك نوع صحنه‌گردانی و یك نوع ... بله! حالا اینها را كه برای ما می‌گویند دیگر، بعضی‌ها در توجیه صحبت‌هایشان راجع به این فقراتی كه امام كجا می‌تواند یك همچنین حرفی بزند، آخر امام كه گناه نكرده است، آخر امام كه خطا نكرده، آخر امام كه فسق نعوذباللَه انجام نمی‌دهد پس اینها را برای ما گفته است! یعنی واقعاً اگر ما در كنار امیرالمومنین علیه‌السلام بودیم در همان مسجد كوفه و آن مناجات را از امیرالمومنین علیه‌السلام می‌دیدیم و آن اشك‌هایی كه از چشم حضرت جاری است چه قضاوت می‌كردیم؟ واقعاً می‌توانستیم یك همچنین توجیهاتی بكنیم؟! خب این كه مسخره است، این كه مسخره است.

 یا وقتی كه حضرت آن مناجات شعبانیه را با خدا دارد می‌كند، یا امام سجّاد علیه‌السلام كه این فقرات را كه در هر شب ماه مبارك رمضان حضرت این دعای ابی حمزه را تكرار می‌كردند، خب یك امام بیاید یك دفعه برای مردم بگوید، بس است دیگر، این هر شب ماه رمضان تكرار كردنش دیگر چیست؟ شب دوم باز هم بگوید خب این توجیهات خیلی غلط و خیلی سخیفی است كه این حرف‌ها را برای ما زده‌اند. خب یك دفعه فرمودند بس است دیگر! فهمیدیم، حالا آن هم فرض كنید كه آن موقع كه ضبط صوت و این حرف‌ها نبود به یك شخصی می‌گفتند بنویس و این‌جوری بگویید، خدایا أنت الغنی و أنا الفقیر، خدایا أنت الفقیر و أنا الغنی!! خب یك دفعه بنویس و تمام می‌شود دیگر. أیها الناس، ای شیعیان، ای افراد، از این به بعد دیگر شما این‌جور مناجات كنید، این‌جور دعا بخوانید، دعای شعبانیه شما این باشد، تمام شد و رفت، خب تمام شد دیگر، دیگر شب بعدش برای چه؟ شب سوم دیگر برای چه؟ سال بعد برای چه؟ دوباره و سه باره گفتن سی دفعه گفتن برای چه!

 من یك نواری از یكی از دوستان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه كه الآن ایشان در قید حیات است و إن‌شاءاللَه خدا ایشان را سالم بدارد و از دوستان سابق بوده است، در همان زمان كه من كوچك بودم شاید سنّم حدود ده دوازده سال بود، كه می‌دیدم ایشان می‌آید در منزل و دعای مناجات شعبانیه را می‌خواندند و مرحوم آقا صدای ایشان را ضبط می‌كنند هم ادعیه ماه رجب و هم دعای شعبانیه و از دوستانشان بودند و در جلسات می‌خواندند و خود مرحوم آقا گوش می‌دادند، یعنی شبها كه از مسجد می‌آمدند، همین صدای مناجات شعبانیه را گوش می‌دادند و درحال و هوای خودشان می‌رفتند. شاید من بیش از پانصد بار این مناجات شعبانیه را تا حالا گوش داده‌ام، صدایش را دارم، باز كه امشب گوش‌

می‌دهم برایم تازگی دارد و انگار كه تا بحال گوش نداده‌ام، یعنی انگار دفعه اول است كه می‌خواهم این را گوش بدهم.

 حالا این امیرالمومنین علیه‌السلام كه این مناجات شعبانیه را مدام تكرار می‌كند، واقعاً اگر ما در كنارش نشسته باشیم و این مطالب فقرات، این حالت مسكنت، این حالت ذلّت، این حالت عبودیت و این حالت خضوع و تواضع و خلاصه محو بودن، فانی بودن و از آن طرف حالت ربوبیت، حالت كبریائیت، حالت بهائیت، حالت علوّ، استعلا، مقام منیع، عزیز، رفیع و مكین پروردگار را از آن‌طرف دارد یادآوری می‌كند، یا امام سجاد علیه‌السلام در همین دعای ابی حمزه، خب وقتی كه واقعاً نگاه كنیم چه برداشتی می‌شود؟ خب این كه بگوییم اینها آمدند برای ما گفتند و فقط فیلم درآوردند كه نیست. فیلم دیگر، آخه كار هنرپیشه چیست؟ هنرپیشه‌هایی كه می‌آیند الآن بازی می‌كنند در فیلم‌ها اینها چه كار می‌كنند؟ حالا طرف خودش را به نقش یك فرد دیگر درمی‌آورد، كس دیگری است‌ها! یك كار دیگری دارد، شغل دیگری دارد، فنّ دیگری دارد، یك كار دیگری می‌كند، یعنی خودش را از یك قالب به قالب دیگر درمی‌آورد تا اینكه موقعیت آن شخص را برای انسان ترسیم كند تا آن حدّی كه می‌تواند، تا حدّی كه از عهده‌اش برمی‌آید این را می‌گویند هنرپیشه، فیلم است دیگر، هنرپیشه است.

 خب این كه نبوده، خب این كه واقعاً نیست، یعنی امام نیامده در اینجا برای ما نعوذباللَه هنرپیشگی كند و خودش را به شكل شخص گناهكار دربیاورد، خودش را به شكل شخص فاسق دربیاورد، نعوذباللَه خودش را به شكل شخص مذنِب دربیاورد، خب امام كه نمی‌خواهد این كار را انجام دهد، این مسئله كه به این كیفیت نیست، این مسئله منتفی است.

 هنرپیشه‌هایی هستند واقعاً چنان خودشان را به یك شكل دیگر درمی‌آورند كه اصلًا آدم باور نمی‌كند، انگار اصلًا خودش است، یعنی در برگرداندن شخصیت به یك شخصیت دیگر، آن حالت شخصیت به اصطلاح هویت خودشان را اصلًا به طور كلّی كنار می‌گذارند خب یك فنّی است دیگر، این هم یك فنّ است مثل بقیه فنّ‌ها، بعضی‌ها همین‌كه می‌خواهند انجام دهند از همان اول مسئله را خراب می‌كنند و بعضی‌ها پناه بر خدا! واقعاً گاهی اوقات آدم مواجه می‌شود با بعضی از مسائل و اموری كه چنان مخاطب نقش و رُل خودش را خوب بازی می‌كند كه اصلًا به هیچ وجه احتمال نمی‌دهیم كه بابا اینها همه‌اش بازی است.

 این هم برای خودش یك فنی دارد، كلاس دارد، آموزش دارد كه چطور انسان برگردد به آن فضا برود و آن حال وجودی او را در آن موقع در خودش ترسیم كند، كار دارد، زحمت دارد، تمرین دارد، خب بالأخره این كارها را دارد دیگر.

 خب ولی هر چه باشد بالاخره معلوم است كه گریه مادر فرزند مرده با گریه نائحه و آن شخصی كه دارد خودش را به او تشبیه می‌كند خیلی تفاوت می‌كند.

در عزایی گر بود صد نوحه‌گر \*\*\* آه صاحب درد را باشد اثر

 آن اثری كه از صاحب درد می‌آید، آن اثر دارد و او صدایش تأثیر دارد، آن نوحه‌گر فقط می‌آید حكایت می‌كند، خودش را حكایت می‌كند، فیلم بازی می‌كند، نقش بازی می‌كند؛ حتّی در دلش هم می‌خندد و خیلی هم خوشحال است، خوب شد این مصیبت به سرش آمد، دلم خنك شد. این قضیه پیش آمد و حالا دارد نوحه می‌خواند ولی با خود می‌گوید دلم خنك شد، مثلًا حالا با هم حساب و كتابی دارند و آدم خیال می‌كند اصلًا صاحب عزا این است، آه صاحب درد را باشد اثر آن اثر برای آن صاحب درد است.

 حالا این امام علیه‌السلام در چه وضعیتی است كه دارد این نحوه بیان می‌كند؟ این نحوه تضرّع می‌كند، این تضرّع از چه واقعه‌ای در درون قلب و نفس و ضمیر امام حكایت می‌كند؟ چطور یك همچنین مسئله‌ای برای او متصوّر است كه خود را به این كیفیت ...، این مطلبی است كه خب ما در احوال بزرگان هم می‌دیدیم‌ها! این مسئله را مشاهده می‌كردیم، بله! یكی از اشتباهات و خطاهایی كه ما در دوران مرحوم آقا رضوان‌اللَه‌علیه در بین خیلی از رفقای ایشان مشاهده می‌كردیم این بود كه تصوّر اینها این بود كه دیگر این حضرت آقا كارش گذشته و مطلبش تمام شده و دیگر هر كاری بكند دیگر مطلبی نیست و در مقام منیع عزّ ربوبی مستقر و مستكین است و هیچ مشكلی دیگر نیست، دیگر همه بدبختی‌ها برای ماست، همه بیچارگی‌ها برای ماست، همه نمی‌دانم تلاش و فلان و مراقبه و فلان برای ماست، دیگر همه دربه‌دری‌ها برای ماست.

 یك هم‌چنین تصوّری در بین همه بود، همه مگر گاهی معدود افرادی كه تا حدودی توجّهی پیدا كرده باشند همه خیال می‌كردند كه بله ایشان كه دیگر مطلبی ندارد، دیگر كارش گذشته و دیگر هر كاری بكند اشكالی ندارد و اصلًا یك هم‌چنین چیزی نه تنها مطرح بود بلكه عدّه‌ای بودند كه حتّی پا را هم از این فراتر گذاشته بودند و می‌گفتند: همین كه شما وارد این منزل شدی دیگر گارانتی شدی و

دیگر تمام شد، تضمین شد، یا می‌گفتند: همین كه مُهر سلطان زیر پرونده و ورقه‌ات برسد دیگر كارَت تمام است، عجب مهر سلطانی! توجه كردید؟!

 خب اینها همه‌اش ناشی از عدم فهم مطلب است، ناشی از عدم درك صحیح راه است، اینها این فقرات دعای ابی حمزه را متوجّه نشده‌اند كه اصلًا به طور كلّی آن كسی كه به مقام عزّ ربوبی معرفت پیدا كند و به حقیقت عنایت پروردگار و صفات او ادراك و اطلاع پیدا كند، در یك موقعیت و حالی است كه ما اگر در آن مجرا قرار نگیریم این مسئله را نمی‌فهمیم، ما كه الآن نشسته‌ایم و به خیال خودمان راهی نرفتیم، كاری نكردیم، هنوز چقدر كار دارد چقدر راه دارد، چقدر فاصله دارد تا اینكه به آنجا برسیم خودمان همین هستیم دیگر؟ یا اینكه غیر از این است و مطلب را تمام شده می‌دانید؟ ظاهراً اگر یك خرده انصاف داشته باشیم، یك مقداری به خودمان نمره حالا بیست و سی نمی‌دهیم حالا فوقش بدهیم شانزده و هفده دیگر بیشتر دیگر یك مقداری، سه چهار نمره را نگه داریم برای مسائل بعد.

 خب ما در یك همچنین وضعیتی هستیم دیگر، وقتی نگاه كنیم چه راهی در پیش داریم، چقدر سستی داریم، چه كاهلی‌ها داریم، چه ندانم‌كاری‌ها داریم، چه تقصیرها و قصورها داریم، همه اینها را در خودمان تصوّر می‌كنیم و بعد خودمان را در این حال خوف و رجا قرار می‌دهیم كه خدایا اگر عنایتت شامل حال ما شود چه خواهد شد و اگر سحت و غضبت ما را فراگیرد روزگار و مآل ما چگونه خواهد بود، خب معمولا در یك همچنین وضعیتی هستیم دیگر، اگر انصاف داشته باشیم در یك همچنین وضعیتی هستیم، نه مثل آن آقای دیشبی كه من گفتم: بنده خودم را در این موقعیت می‌بینم كه این راه را طی كنم! بله، چه شد دیگر؟ چه شد و كارش به كجا كشید؟ واقعاً شرم دارد، الحمدلله همه جورش را ما دیدیم، خب یك كسی كنار می‌رود و فاصله می‌گیرد و كاری هم ندارد، خداحافظ شما ما كاری نداریم، ولی یكی می‌رود كنار تازه اوّل كارش است، تازه اوّل عنایت و لطفش است، تازه اوّل سخن و سخنوری و دیكته و املا و انشاء است.

 خدا نیاورد برای انسان، جدّاً عرض می‌كنم خود من كه الآن دارم این مطالب را با شما می‌گویم بدنم می‌لرزد، می‌گویم خدایا اگر قرار باشد یك وقتی نظرت برگردد خب ما مثل همین می‌شویم دیگر. نامه‌هایی برای مرحوم آقا می‌نوشت، بماند كه در این نامه‌ها چه می‌نوشت كه لات‌های چاله میدانی یك همچنین حرف‌هایی نمی‌زدند، فحش‌ها و ناسزاهایی؛ این چه كسی بود؟ این كسی بود كه می‌گفت در روی زمین مانند یك هم‌چنین شخصی پیدا نمی‌شود، آدم از كجا به كجا می‌آید؟ چرا این‌طور شدیم؟ چرا آدم به اینجا می‌رسد؟ كسی كه می‌آید و می‌گوید در روی زمین من گشتم، حالا روی حال و هوای‌

خودش نمی‌دانم در هپروتش چپروتش، نمی‌دانم هر چه، ما كه دیگر نمی‌دانیم در چه وضعی است، در روی زمین! آن‌وقت این شخص درمی‌آید و یك همچنین نامه‌هایی می‌نویسد، بنده نامه‌ها را می‌خواندم، آنچه كه لات‌ها به همدیگر نمی‌گویند، حرفهایی كه نمی‌زنند، چون خوف و رجا در او نبود، یك طرفه بود، این آدم خیال می‌كرد كه مُهر سلطان پایین ورقه‌اش خورده، خیال می‌كرد حالا پایین ورقه‌اش مهر خورده، این دیگر تضمین است و دیگر كار تمام است، توجّه می‌كنید؟ خدا برای آدم نیاوردها! بله. آن‌وقت انسان در یك حالی قرار می‌گیرد كه در آن حال تصوّر امنیت می‌كند دیگر بی‌خیالی، دیگر امنیت، دیگر راحت، دیگر هیچ مطلبی نیست.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: رفقای ما خیال می‌كنند اینجا كه آمدند دیگر كار تمام است، نه آقاجان شما كه آمدی اینجا تازه راه را پیدا كردی، كار تمام است چیست؟ تو تازه آمدی پیش دكتر، از حالا به بعد باید بروی نسخه‌اش را بپیچی، نسخه‌اش را باید ببری داروخانه دوایش را بگیری، بیایی سر وقت، سر ساعت و سر دقیقه دارو را بخوری و دستوراتش را انجام بدهی، پرهیزها را رعایت كنی، اینها را باید انجام بدهی، بعد می‌فرمودند: اینها خیال می‌كنند ما پیغمبریم، بابا پیغمبر هم این‌جور نبود، این همه افراد در كنار پیغمبر بودند چه شد؟ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ الغاشیة، ٢٢ خدا به پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله می‌گوید تو مسیطر بر اینها نیستی كه نسبت به كار و اعمال اینها احاطه داشته باشی، به چپ چپ به راست راست به این طرف و به آن‌طرف، تو فقط مذكّری و تذكّر می‌دهی، تو فقط مطلب را بیان می‌كنی، این نیست كه تو بخواهی به این سمت و آن سمت حركت كنی، مطلب را باید بگویی، كسانی كه آمدند پیش تو: بسم اللَه مطلب این است، راه راست این است، راه كج این است، خلاف این است، صحیح این است، مطالب این است، به این نحو و به این كیفیت است.

 دلیلش؟ وقتی پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله از دنیا رفت؟ قضیه چه شد؟ قضیه چه شد؟ راهشان را انداختند عین گله گوسفند به طرف سقیفه بنی ساعده، برویم آنجا خلیفه تعیین كنیم، آخر یابو همین دیروز پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله آمده بالای این منبر، مگر نگفت این علی خلیفه و إنّی تاركٌ و كذا؟ یعنی عجیب است‌ها! ببینید خودمان را بگذاریم در آن موقع، آیا آن افرادی كه در كنار پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله بودند آیا آن افراد از ما كمتر بودند؟! گلبولشان از ما كمتر بود، مغزشان از ما كمتر بود، قلبشان از ما كمتر بود یا آنها هم مثل ما بودند؟ بابا گلبول سفید و پلاسما و هموگلوبین همه‌شان مثل ما بود،

اندازه‌ها مثل ما بود، یك متر و شصت، یك متر و هفتاد، یك متر و هشتاد، دو متر در این حدود بود، غذایشان همین غذا بود، حركاتشان همین بود، صحبت كردنشان همین بود، ادراكشان همین بود، خب چی شد؟ واقعاً چه شد؟ یعنی ما واقعاً با خود فكر كرده‌ایم اگر در زمان پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله بودیم همین سلمان، ابوذر و مقداد و عمّار بودیم كه بعد از پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله باقی ماندند؟! همین بودیم؟! یا اینكه نه! انسان در آن فضا و آن تبلیغات كه قرار بگیرد، در آن بیا و برو كه قرار بگیرد، در آن حركت جمعیت كه قرار بگیرد؟! وقتی فكر نان و زن و بچه به سرش بیفتد، وقتی فكر زندگی و آینده به سرش بیفتد! ای داد بیداد كار از دست علی درآمد، ای داد بیداد، رفتند و درست كردند، حالا من چه كار كنم؟ حالا كدام طرف بروم؟ با این سیل این جمعیت كه رفته آنجا تمام شد دیگر، آقا كودتا شد و رفت پی كارش، تمام شد دیگر، تمام شد، خب تو چرا تمام شدی؟ تمام شد خیلی خب، آمدند و گرفتند و بردند، سقیفه بنی ساعده كودتا بود دیگر، كودتا بود، كودتا كردند و پیش هم بردند، بله! آمدند دیگر آن قداره‌كش‌ها و همان لات‌ها و اوباش و ظلمه و فلان كه در زمان پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله مؤامرات و جلسات سرّی و فلانشان ادامه داشت تا آخر آمدند دیگر.

 مسئله سقیفه بنی ساعده همان روز متولد نشد، سال‌ها، ماه‌ها قبل از فوت پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و شهادت پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله اینها این جلسات را داشتند، برنامه‌ریزی‌ها شده بوده، تمام اینها زمینه‌سازی شده بود فقط منتظر بودند پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله از بین برود، حتّی در یك جریانی توطئه قتل پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله را كشیده بودند و بالأخره پیغمبر صلی اللَه علیه و آله را سم دادند دیگر سم دادند و پیغمبر صلی اللَه علیه و آله با سم از دنیا رفت.

 خب همین‌طور دارد می‌رود، این مسئله چه می‌شود؟ خدا برای انسان پیش می‌آورد صاف می‌گذارد جلوی انسان، آقا سقیفه بنی ساعده همین الآن هست، همین الآن سقیفه هست، همین الآن تبلیغات هست، همین الآن همین امشب، همین امشب شب پنجشنبه كه ما داریم در اینجا صحبت می‌كنیم و رفقا و دوستان هم دارند توجّه می‌كنند به این مطالب، این مطالبی كه خدمتتان عرض می‌كنم عیناً مطالبی بود كه من از مرحوم آقا می‌شنیدم، عیناً همین‌ها بود.

 حتی با همین عبارات با همین عبارات، سقیفه بنی ساعده همین الآن هست، همین امشب هست، راه امیرالمومنین علیه‌السلام همین امشب است، همین امشب است، این قضیه شوخی هم ندارد آقاجان! راست باشی در این طرف هستی، خودت را بخواهی گول بزنی و سرت را در برف كنی و بگویی نه! كسی ما را نمی‌بیند، حجّت همیشه تمام است، دلیل همیشه روشن است، مطلب همیشه واضح است و

 قضیه واضح است، سرت را در برف كردی در سقیفه بنی ساعده هستی، هیچ برو و برگرد هم ندارد، تمام شد.

 یك بنده خدایی در یك زمانی برای ما یك نامه‌ای نوشته بود، كه آقا شما باید از آن مطالب و ذهنیات خودتان دست بردارید، بنده خیال می‌كنم دست بردارید و بیایید و این مطالب را بپذیرید، باید این مطالب را بپذیرید، گفتم خب بنده به شما عرض می‌كنم كه شما از آن مطالب و ذهنیاتتان دست بردارید و بیایید هر چه بنده می‌گویم بپذیرید، این به آن در! اگر قرار به این است، برای حرفت دلیل بیاور اگر دلیلت را پسندیدم، روی چشمم، ولی اگر دلیل نیاوردی و من بیایم حرف تو را بپذیرم من در سقیفه بنی ساعده هستم، اگر من بیایم احساس كنم كه تو داری خلاف می‌گویی، با معلومات خودم با مرتكزات خودم، با عقل خودم، با فطریات خودم و با آنچه را كه تا بحال فرا گرفتم و همان چیزهایی كه فراگرفتم امروز به درد من خورد و به درد من می‌خورد و برای من كارگشا و راه‌گشا خواهد بود، اگر بخواهم از اینها دست بردارم با آنهایی كه به دستور پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله عمل نكردند و مخالفت كردند و بر اساس شایعات و تبلیغات و مسائل دیگر آمدند و بر اریكه سلطنت و خلافت تكیه زدند و عدّه‌ای هم دنبال آنها را گرفتند، بنده با آنها دیگر چه فرقی خواهم كرد؟! هیچ فرقی نمی‌كنم.

 صحبت در این است كه ما معتقد هستیم به اینكه امام حی و میت ندارد، زنده و مرده ندارد، امام علیه‌السلام آن حقیقتش همیشه حی است وگرنه بدن ایشان یك وقت زنده است، یك وقت هم زنده نیست، سید الشّهداء علیه‌السلام تا وقتی كه در خیابان راه می‌رفت بدنش زنده بود، وقتی كه او را شهید كردند دیگر بدن افتاد، ولی خودش چه؟ خودش هم افتاد؟! خود سیدالشهداء علیه‌السلام هم افتاد؟! خود سیدالشهداء علیه‌السلام هم دفن شد؟! نه! بدنش بود، بدنش بود، امام سجّاد علیه‌السلام آمدند بدن را خاك كردند و الآن در آنجا گنبد و بارگاه می‌سازند، یعنی امام حسین علیه‌السلام فقط زیر آن گنبد است یا اینكه نه؟ آن حقیقت كه اختصاص به یك مكان ندارد آن بدن است، بدن امام حسین علیه‌السلام است. اگر شما در اینجا بگویید السلام علیك یا سیدالشّهداء، السلام علیك یابن رسول اللَه بی‌خود گفتیم دیگر! امام حسین علیه‌السلام كه اینجا نیست پس برای چه می‌گوییم؟ با چه كسی داریم حرف می‌زنیم؟ امام حسین علیه‌السلام در كربلاست، امام حسین علیه‌السلام در كربلا زیر همان گنبد است، پس شما الآن برای چه كسی می‌گویید السلام علیك یابن رسول اللَه، این كه می‌گویید السلام علیك یابن رسول اللَه یعنی همین الآن در كنار توست، در كنار تو دارد می‌شنود و گوش می‌دهد و سخن تو را استماع می‌كند و

از حال و هوای تو خبر دارد و از میزان صدق تو نسبت به راه خودش اطّلاع دارد كه چقدر راست می‌گویی، چقدر درست می‌گویی؛ این یا بن‌رسول اللَه گفتنت چقدر درست است.

 الآن یاد یك قضیه‌ای افتادم قضیه خنده‌دار و بامزه‌ای است، خدا رحمت كند یك استادی داشتیم پیش ایشان منطق می‌خواندیم و اهل همین نواحی تبریز و آنجاها بود، غیر از آن مرحوم آقای غروی خدا رحمت كند، خدا همه را رحمت كند، شخص دیگری بود كه ما پیش ایشان منطق می‌خواندیم. می‌گفت یك روز من در همان نواحی آذربایجان و تبریز و اینها می‌رفتم، رسیدم به جایی خیلی گرسنه و تشنه بودم و گرسنگی و تشنگی بر من غلبه كرده بود و دیگر داشتم از حال می رفتم، می‌گفت رسیدم به یك مزرعه‌ای بود هندوانه كاشته بودند، من رفتم دیدم كه من الآن دارم می‌میرم، الآن دیگر خوردن این هندوانه‌ها آن هم این هندوانه كه دارد برق می‌زند و چشمك می‌زند، نه تنها مستحبّ بلكه اصلًا می‌شود بگوییم از اشدّ واجبات است، خلاصه رفتیم و یك هندوانه را برداشتم شروع كردیم به خوردن، همین كه داشتیم می‌خوردیم یك دفعه دیدیم صاحب مزرعه با آن بیل و چماقش آمد بالای سرم گفت كه آقا شیخ اینجا چه كار می‌كنی؟ مال مردم را نشستی داری می‌خوری؟ خب من دیدم چی به او بگویم گفتم گشنه بودم، گفت گشنه بودی كه بودی حالا تركی می‌گفت من نمی‌دانم آقایان ترجمه كنند یك فحش هم داد و گفت گشنه بودی كه بودی مگر باید بروی مال مردم را بخوری، نمی‌دانم در كتاب و فلان شروع كرد.

 من چاره‌ای نداشتم گفتم بگویم من دیوانه‌ام، خلاصه یك خرده چیز به سرم زد! گفت دیوانه‌ای؟ دیوانه چه كسی هستی؟ گفتم دیوانه سیدالشّهدا هستم، گفت عجب! دیوانه! آدم دیوانه و عاشق اگر معشوق را صدا كند معشوق جوابش را می‌دهد، اگر راستی تو دیوانه هستی بلند شو و یك سلامی به این محبوب خودت بكن اگر جوابش آمد كه آمد وگرنه با این چماقی كه دارم چنان به مغزت می‌زنم ...

 گفتم یا سیدالشّهداء هندوانه نخواستیم این مردك دو متر و نیمی با این چماق می‌خواهد مغزمان را در دهنمان بیاورد، یك كاری بكن.

 بلند شدم این را می‌گویند استیصال، حالت استیصال و اینها گفتم السلام علیك یا ابا عبداللَه، این استاد ما گفت یك دفعه این گوشش را آورد جلو و تیز كرد، می‌گفت بد نبود، گفتم الحمدللّه امام حسین علیه‌السلام نجاتمان داد وگرنه قرار بود ... این چماق را كه نگاه كردم گفتم كارمان تمام است، گفتیم كه بابا هندوانه نخواستیم این الآن خلاصه حسابمان را می‌خواهد برسد.

 خب اینها میزان صداقت را می‌فهمند كه ما چقدر نسبت به این قضیه صادق هستیم، نسبت به ادّعایی كه می‌كنیم، نسبت به آن السلام علیكی كه می‌گوییم چقدر صادق هستیم، بله.

 امام حسین علیه‌السلام زنده است و حیات دارد این حقیقت، حقیقت جاوید است، یعنی در هر جا انسان این مطلب را می‌تواند در خود محك بزند و نگاه كند، چه در سقیفه باشد یا در اینجا كه در چه جایگاهی قرار دارد، این ائمّه علیهم‌السلام، این بزرگان، این اولیاء، این عرفا، این مقداری كه ما در خود خوف و رجا نسبت به قهر و لطف پروردگار داریم چقدر است؟ شما این را ضرب در بی‌نهایت كنید، اینها نسبت به خدا این حال را دارند، نسبت به خدا این مسئله را دارند، این‌طور نیست كه ما خیال كنیم نه دیگر حال آنها یك حالی است كه دیگر مسئله تمام است و دیگر مطلب تمام است و دیگر ما هر كاری كردیم كردیم و دیگر به ما تضمین داده شده است، دیگر به ما گارانتی داده شده است، بعضی‌ها می‌گویند كه آقا فلان كس به ما گارانتی داده، فلان كس به ما تضمین داده، چه تضمینی آقا؟ چه تضمینی؟! این حرف‌ها چیست؟ تضمین براساس اختیار و براساس عملكرد است، یعنی وقتی كه شما بخواهید در راه ما حركت كنید و بنا را بر این بگذارید، ما دست شما را خواهیم گرفت، شما را رها نخواهیم نكرد، این معنا معنای تضمین است، نه اینكه حالا بروید هر كاری خواستید بكنید، هر لگدی خواستید بیندازید و هر غلطی خواستید بكنید و بگویید به ما تضمین دادند خب بروید بكنید، كجا شما را به مطلب می‌رساند؟ معنای تضمین این است كه ما هوای شما را داریم، ما پشت شما را داریم، ما مراقب شما هستیم، ما مواظب شما هستیم، ما شما را از خطرات محفوظ نگه می‌داریم، این معنا معنای تضمین است، نه اینكه بگویی آقا در خانه‌ات بنشین به من تضمین دادند، نشستن در منزل كاری را انجام نمی‌دهد، نشستن در منزل اثری ندارد، ثمری ندارد، به هر جا رفتن و به هر جا سر زدن ثمری ندارد، بله انسان در راه باشد و قصد داشته باشد بعداً ان‌شاءاللَه در شبهای آینده [صحبت می‌كنیم‌] كه اصلًا چطور امام علیه‌السلام در انسان این جرقه را ایجاد می‌كند كه برای چه نشستی؟ همین‌طور نشستی مثل آب روان بیاید و برود و این زندگی تو هم بگذرد ان‌شاءاللَه یك طوری هم می‌شود و یك جوری هم می‌شود و یك قسم، این‌جوری نیست مسئله، این‌جوری نیست.

 ولی همه اینها همان‌طوری كه قبلا هم خدمت رفقا عرض كردم همه‌اش بر پایه فهم و ادراك است، تا انسان نسبت به موقعیت خودش و خطیر بودن امر خودش و عاقبت خودش و اینكه چه در پیش دارد و اینكه چه موقعیتی را خدا به او داده است و اینكه چه چیزی را از دست می‌دهد اگر نسبت به این امور اطّلاع نداشته باشد، آن انگیزه كافی و آن اهتمام كافی و آن حركت كه امام علیه‌السلام از او تعبیر به هارب دارد می‌كند، می‌فرماید: كه هاربٌ منك إلیك، من دارم به سوی تو شتاب می‌كنم.

 ما هم داریم شتاب می‌كنیم؟! شتاب؟! چه كسی شتاب می‌كند؟! واقعاً ما داریم به سوی خدا شتاب می‌كنیم؟! یعنی این حركت ما، این روش ما، این منش ما در زندگی شتاب به سوی خداست؟! حضرت دارند این را می‌فرمایند من دارم به سوی تو شتاب می‌كنم، یا اینكه نه ما یك جوری می‌گذرانیم، یك جوری كه نه سیخ بسوزد و نه كباب، به یك نحوی به یك كیفیتی می‌گذرانیم و مسئله به یك كیفیتی به اصطلاح روشن می‌شود، مسئله حل می‌شود.

 یك روز منزل مرحوم آقا جلسه بود خیلی وقت پیش، من كوچك بودم، آن موقع افرادی كه می‌آمدند منزل ایشان شاید از هفت هشت نفر تجاوز نمی‌كردند افرادی كه از رفقای ایشان بودند و با ایشان انس خاصّی داشتند. كاملًا برای من مشخص بود نحوه آمدن اینها، نحوه اهتمام اینها، یكی را نگاه می‌كردی می‌دیدی اصلًا قبل از اینكه آفتاب بزند درب خانه است، یكی را نگاه می‌كردی خب سفره صبحانه پهن كردند و وسط سفره رسیده، یكی را نگاه می‌كردی وقتی كه ایشان شروع می‌كردند به صحبت هفت هشت نفر بیشتر نبودند خیلی جمعیتی نبود رسیده، یكی را نگاه می‌كردی می‌دیدی آخر وقتی همه صحبت‌ها تمام شده آمده، آره آمدیم و ماشین گیرمان نیامد و دیر شد.

 سوال می‌كردیم كه كی از خانه‌ات بیرون آمدی مثلا می‌گفت بیست دقیقه پیش، این هم یكی بود، اگر به ته‌دیگش ان‌شاءاللَه برسیم غنیمت است فرض كنید كه تبرّك است، یعنی تبرك را داشته باشیم فعلا.

 آن‌وقت این زمان می‌گذرد می‌گذرد می‌گذرد، الآن كه سال‌های سال از آن قضیه گذشته من به همان‌هایی كه الآن در قید حیات هستند، بعضی از اینها فوت كردند و به رحمت خدا رفتند، نگاه می‌كنم تمام اینها در طول سیر زندگیشان همان‌گونه هستند كه آن هفت هشت نفر در همان زمان می‌آمدند، البته خب دیگران هم هر كدام به سهم خودشان، یعنی موقعیتشان، رتبه‌شان، حساب و كتابشان به همان كیفیت، آن شخصی كه آخر آخر می‌آمد همانی است كه الآن رها كرده و خوش است، یك نمازی می‌خواند دیگر نه اصلًا خبری نه چیزی نه صحبتی، آن یكی این‌طور، آن یكی این‌طور، بسته به همان حال و هوایی كه در همان موقع بود، خیلی عجیب است كه آن همت انسان، آن فكر انسان، آن بصیرت انسان، آن تیزی، آن حدّت، آن گرفتن مطلب، منظورم گرفتن مطلب در هر كسی، زندگی او را تعیین می‌كند در آینده تا آخر، آن كسی كه قبل از صبحانه می‌آمد خدا رحمتش كند به رحمت خدا رفت، همان‌

مرحوم سید مرتضی رضوی بود از دوستان، او همان شخصی بود كه قبلش، قبل از اینكه درب باز شود، در خانه بود، منتهی در نمی‌زد كه یك وقتی مثلًا مزاحمتی چیزی نباشد، آن كسی كه بعد بود حالا یك شخصی بود اسم نمی‌آوریم، آن شخصی كه آخر می‌آمد حالا من بیست دقیقه پیش راه افتادم خیلی واقعاً زحمت كشیدید! خیلی! بیست دقیقه پیش كه دیگر صحبت ایشان هم تمام شده تازه از منزلش راه افتاده است، نمی‌دانم حالا بیاییم ببینیم، صفایی، یك قدمی بزنیم، یك تنفسی كنیم، ماشینی گیر بیاوریم، بعد رسیدیم به آنجا و مسئله تمام شد، این همان شخص بود. اتفاقاً چندی پیش بود من یكی دو سال پیش بود این شخص را در یك جا دیدم، دیدم كه اصلًا به طور كلّی در یك حال و هوای دیگر است، پس بیخود نبوده این هم درست است، قانون درست است، حساب و كتاب درست است، این همان شخصی بود كه آخر صحبت آقا هم نمی‌رسید، ببینید هر چیزی حساب دارد، بارها مرحوم آقا می‌فرمودند: هر قدر پول بدهی همان‌قدر آش می‌ستونی، اصفهانی‌ها! اینجا اصفهانی نداریم؟ هر قدر پول بدهی همان‌قدر آش می‌ستونی و آن تشكیل‌دهنده حیات انسان است برای حركت به سمت مطالب.

 خب دیگر بیش از این ما مجاز به ادامه صحبت نیستیم، عذر ما را رفقا دیگر باید بپذیرند و ما هم قول دادیم كه دیگر از امشب بیش از سه ربع صحبت نكنیم، البته ظاهراً نمی‌دانم تخلّف شده یا نه، لذا امیدواریم خداوند این حقایق را در ما متحقّق كند و كاستی‌های ما را به لطف خودش بدل به قدرت و قوّت و همّت كند كه به قول خواجه شیراز:

بر سر تربت ما چون گذری همّت خواه‌ \*\*\* كه زیارتگه رندان جهان خواهد شد

 همّت، همّت خیلی مهم است همه چیز از همّت برمی‌خیزد. خداوند ما را موفّق كند كه به آنچه را كه به بندگان خاصّ خودش عنایت كرده از همّت و توفیق و حركت و سیر به سمت خودش، شمّه‌ای هم به ما لطف كند تا اینكه ببینیم چه خبر است و مسئله چیست، جایی كه امام سجّاد علیه‌السلام دارد در این فقرات به خدا عرضه می‌دارد خدایا من به سوی تو گریزان هستم، از چه گریزانم؟ ان‌شاءاللَه حالا صحبت و مطالب برای شب‌های بعد، گریزانم فرار دارم می‌كنم شتاب دارم می‌كنم به سمت تو، نه اینكه به سمت تو دارم حركت می‌كنم، حركت چیست؟ شتاب دارم می‌كنم، چهار اسبه دارم می‌آیم، تمام توان خودم را گذاشتم، تمام متملكات وجودی خودم را در این راه صرف می‌كنم، تمام شوائب وجودی خودم را در این مسئله گذاشتم، واقعاً عجیب است‌ها واقعاً عجیب است.

 خداوند فهم این مطالب و بعد توفیق و همّت برای پایداری و حركت در راه این بزرگان را به ما بدهد.

 اللَهم صلّی علی محمّد و آل محمّد